

انقلاب اسلامی در رویارویی با تحجر مدرن

(جستارهایی در آفت‌شناسی انقلاب اسلامی در سه دهه گذشته)

دکتر مظفر نامدار^۱

فروپاشی بخش قابل توجهی از بنیادهای فکری و عقلی جریان‌های غرب‌گرایی در ایران تا حدی نتیجه بی‌اعتمادی مردم به عملکرد این جریان در تاریخ تحولات دوران معاصر است. این عملکرد خود محصول اعتقادات و اصولی است که اینک در معرض نابودی است. ریزش و رویش‌های سیاسی و فکری این جریان به نوعی به ریزش و رویش‌های باور جامعه ایرانی به کاربست‌های تفکرات غربی وابسته است.

به نظر می‌رسد که امروزه، عقل شبه روشنفکری جریان سکولار دچار نوعی بیماری مزمن شده است. زوال تفکر مستقل در جریان غرب‌گرایی و تقابل میان حقیقت عقل و زشتی تقلید در

۱. دکترای علوم سیاسی.

سابقه تاریخی این جریان دو نشانه از مسأله‌ای واحدند که مشخصه این جریان است. فقر تفکر که همزاد با تاریخ منورالفکری در ایران است هیچ استعدادی ندارد تا دست کم بتواند نشان دهد که این فاجعه در تاریخ ایران چگونه به وقوع پیوست. گویی جریان غرب‌گرایی در ایران همواره اسیر ترس‌های بیشمار بوده است. هر یک از فتوحات علم در غرب بیش از پیش جبهه نبرد را به اعماق قلمرو باورهای فکری این جریان منتقل می‌کرد. این ترس باعث گردید که نیاکان منورالفکر ایران هیچ‌گاه جسارت تردید حتی در ساده‌لوحانه‌ترین افکار و اندیشه‌های غربی را به خود راه ندهند. امحای عقل به دست خود در تاریخ جریان‌های منورالفکری یک حقیقت تاریخی است که ملت ایران برای آن تاوان‌های سنگینی پرداخت کرده است.

ما اگر نخواهیم به نتایج این خسارت‌ها بیندیشم مجدداً گرفتار همان تاوانی خواهیم شد که در نهضت مشروطه و نهضت ملی شدن صنعت نفت پرداخت کردیم. فرصت و زمانی را که مدرنیته، سکولاریسم و غرب‌گرایی از ملت ایران گرفته است چه کسانی تاوان خواهند داد؟

ملت ایران سال‌هاست علی‌رغم جنبش‌های اجتماعی بزرگی که به وجود آورده است به دلیل جفاکاری‌های جریان‌های غرب‌گرایی سکولار از حضور در تحولات جهانی باز مانده است. اکنون دیگر تردیدی نداریم که مسأله برای ما مسأله حضور و غیاب تاریخی است. اکنون بحث مهم در دنیا این است که چه کسی حضور و غیاب تاریخی دارد. این حقیقت دارد که تاریخ جدید، تاریخ حضور و غیاب ملت‌هاست.

بزرگداشت سالگرد پیروزی انقلاب اسلامی فرصت مناسبی است که جمع‌بندی مناسبی از عمر سه دهه انقلاب اسلامی داشته باشیم.

حماسه انقلاب اسلامی و تأسیس نظام جمهوری اسلامی ایران می‌تواند مبنای بازنگری به رخدادهای گذشته به ویژه دو رخداد عظیم تاریخ یکصد ساله اخیر ایران یعنی نهضت مشروطیت و جنبش ملی شدن صنعت نفت باشد. اگر چه عده‌ای تلاش می‌کنند ما را از فضای این بازشناسی دور نگه داشته و نگذارند فرصت کافی برای مطالعه مجدد علل و فراز و فرود جنبش‌های اجتماعی دوران معاصر ایران به دست آوریم، اما بازنگری رخدادهای بزرگی چون

نهضت مشروطیت ایران و نهضت ملی شدن صنعت نفت از چشم‌انداز عملکرد این جریان‌ها به نوعی بازنگری علل فراز و فرود این جنبش‌ها از زاویه فرصت‌طلبی‌ها، تحلیل‌های عوام‌فریبانه و سطحی و ارتقابخشی‌های کاذب رفتارهای جمعی فاقد سازمان یا کمتر سازماندهی شده، به سطح جنبش‌های اجتماعی است.

رخدادهای دهه سوم انقلاب اسلامی به ما می‌آموزد که اگر از این بازشناسی غفلت کنیم به همان مصائبی گرفتار خواهیم شد که در جنبش‌های گذشته گرفتار شدیم. مهم‌ترین تهاجمی که در دهه سوم انقلاب اسلامی متوجه آرمان‌های این انقلاب شد ارتقابخشی‌های کاذب پاره‌ای از حرکت‌های پراکنده و یا کمتر سازمان یافته در مقابل عظمت انقلاب اسلامی است.

ارتقابخشی‌های مذکور به عنوان یکی از روش‌های احزاب سیاسی و گروه‌های نی‌نفوذ و گروه‌های فشار، در مقابله با جنبش‌های بزرگ اجتماعی مانند نهضت مشروطیت ایران، نهضت ملی شدن صنعت نفت و انقلاب اسلامی، به شیوه‌های متفاوتی مورد استفاده قرار گرفت و بی‌تردید از عوامل اصلی شکست و انحراف نهضت مشروطیت ایران و نهضت ملی شدن صنعت نفت از آرمان‌های اصلی نهضت، همین ارتقابخشی‌های کاذب می‌باشد. روشی که بارها از طریق جریان‌های مخالف و متعارض و شبه روشنفکران وابسته به آنها برای به بن‌بست کشاندن انقلاب اسلامی به کار گرفته شد و آخرین و ساده‌لوحانه‌ترین آنها، ارتقابخشی انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ به سطح یوم‌الله و هم‌ردیف کردن این انتخابات با جنبش‌های بزرگ اجتماعی، برای مقابله با جمهوری اسلامی ایران بود.

پرداختن به اهمیت ارتقابخشی‌های کاذب رفتارهای جمعی به سطح جنبش‌های اجتماعی در تاریخ معاصر ایران، از جمله مباحثی است که متأسفانه در بحث دگرگونی‌های اجتماعی، کمتر بدان پرداخته شده است. تجربه تاریخی به ما می‌آموزد که غفلت از این روش در بررسی‌های تاریخ تحولات دوران معاصر، تاوان سنگینی برای جامعه ما به همراه داشته است. همه متفکرانی که به نوعی علل فراز و فرود جنبش‌های بزرگی چون نهضت مشروطیت و نهضت ملی شدن صنعت نفت را مورد بحث و بررسی قرار داده‌اند، به ندرت به بحث ارتقابخشی‌های

کاذب رفتارهای جمعی فاقد سازمان یا کمتر سازماندهی شده توجه کرده‌اند. بکارگیری این روش در برخورد با انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی به دفعات متعدد، بیانگر آن است که نمی‌توان و نباید از زمینه‌های تاریخی، مبانی و مبادی این روش در مقابله با جنبش‌های اجتماعی غفلت کرد.

در اینجا تلاش می‌کنیم پیش‌زمینه‌های تاریخی این روش را در برخورد با سه جنبش بزرگ مردم ایران یعنی نهضت مشروطیت، نهضت نفت و انقلاب اسلامی، برای عطف توجه محققین تاریخ معاصر و دوستداران انقلاب اسلامی تبیین کنیم. در حقیقت این مقاله جمع‌بندی جوهره آفت‌شناسی انقلاب اسلامی در سه دهه گذشته است.

◆ جنبش مشروطه، ارتقابخشی‌های کاذب تجددطلبی تقلیدگرا و اتوپیای

ترقی

تمنای تجدد به شیوه فرنگستان که نزدیک به یکصد سال آتش در خرمن بخشی از کارگزاران رژیم قاجاری انداخته بود، در نهایت در نهضت مشروطیت به حاکمیت مطلق رسید. نوستالژی پیشرفت و اتوپیای ترقی در فضایی آکنده از فقدان نظم فکری، عدم انسجام رهبری سیاسی و اجتماعی، فقدان تجربه تاریخی و تضاد شدید در فهم مفاهیم سیاسی و اجتماعی و انطباق آن با فرهنگ جامعه، فرصت تحقق پیدا کرد.

جنبش مشروطیت اگر چه در مرحله نفی رژیم کهنه، تحت تأثیر آرمان‌های مذهبی مردم ایران و رهبری‌های بی‌تردید متفکران مذهبی به پیروزی رسید، اما در تأسیس نظام مطلوب، میدان آزمون و تجربه دیدگاه‌های اتوپیای ترقی و پیشرفت فرنگی‌مآبانه شد. اینکه چرا جریان تجددگرای مذهبی، همه استعداد خود را در تأسیس نظام مطلوب به کار نگرفت و میدان را برای جریان‌های دیگر خالی کرد، نیاز به بررسی‌های عمیق و دقیقی دارد که فصل مهمی از این بررسی‌ها مربوط به بحث ما، یعنی ارتقابخشی‌های کاذب است. مورخین و محققین تاریخ

معاصر ایران در این مسأله کمتر تردید کرده‌اند که ارکان نظام انقلابی ایران که معروف به نظام مشروطه گردید، مطلقاً جولانگاه اندیشه‌های تجدیدطلبی تقلیدگرا شد. نظام مشروطه علی‌رغم آرمان‌های نهضت مشروطه یک نظام فرنگی‌مآب شد. یعنی نظامی که هیچ‌سختی با آرمان‌های نهضت و موقعیت فکری، فرهنگی و اجتماعی ایران نداشت. نظام مشروطه تلفیق بسیار سطحی و ناقصی از مشروطه سلطنتی انگلیس و بلژیک و پاره‌ای از مفاد قانون اساسی بود که در زمینه‌ای از ارتقابخشی‌های کاذب توسط فرنگی‌مآبان و نشریات وابسته به آنها در جامعه القا گردید و به قدرت رسید و آرمان‌های بزرگ یک جنبش عظیم اجتماعی را در ایران استحاله کرد.

برای درک فرآیند ارتقابخشی‌های کاذب عصر مشروطه و استحاله شدن آرمان‌های این نهضت در یک نظام ناهمسان، باید به تعارض اندیشه‌های اجتماعی این دوره رجوع کرد که بازتاب آرمان‌های قشرهای مختلف جامعه بود.

بحران تعارض افکار، اندیشه‌ها و آرمان‌های نهضت مشروطیت ایران را در مرحله تبدیل نظم کهنه به نظم جدید، باید در نگارش قانون اساسی جستجو کرد.

اگر تغییرات اجتماعی با برنامه را کوشش‌های آگاهانه، عمدی و همسطح‌سازی حرکت‌ها برای ایجاد دگرگونی جهت بهبود نظام‌های اجتماعی تلقی کنیم و فرآیند این تغییرات را در دو مرحله تجزیه و تحلیل نماییم؛ مرحله نفی رژیم پیشین و مرحله تأسیس نظام جدید. مطالعه جنبش‌های سیاسی به ما می‌آموزد که در مرحله نفی رژیم پیشین، به ندرت تعارض‌های فکری و سیاسی ظهور می‌کند. چون در این مرحله اغلب گروه‌های مبارز در نفی نظام کهنه و پوسیده، تردیدی به خود راه نمی‌دهند.

تعارض‌ها عمدتاً در مرحله تأسیس نظام جدید برملا می‌شوند. نهضت مشروطیت ایران و سایر نهضت‌ها و انقلاب اجتماعی کم و بیش تحت تأثیر این قاعده می‌باشند. بنابراین تعارض‌ها و ارتقابخشی‌های کاذب را در هر نهضتی عموماً باید در مرحله تأسیس نظام مطلوب جستجو کرد. در جنبش مشروطیت ایران، در مرحله تأسیس نظام مطلوب، ارتقابخشی‌های اجتماعی و

سیاسی تحت تأثیر سه جریان فکری است. این سه جریان را با توجه به ساختار فکری و آرمان‌های اجتماعی آنها، تحت عناوین زیر می‌توان ساماندهی کرد:

۱. تقلیدگرایان
۲. تأویل‌گرایان
۳. اصول‌گرایان

◆ تقلیدگرایان و ارتقابخشی‌های شبه علمی و شبه عقلی مشروطه

تقلیدگرایان که عموماً از اصحاب فرنگ‌رفته‌های درباری و نخبگان سیاسی وابسته به الیگارش‌ی نظام قاجاری بودند، به طور کلی ضدیت شدیدی با توانایی عقل ایرانی در فهم علم و محصولات علم فرنگی داشتند. این جریان هیچ‌گونه تأویل یا تحلیلی را پیرامون مرجعیت علم و عقل فرنگی در مباحث جدید، برنمی‌تابیدند و چون و چرا کردن در هر محصول سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فکری و فرهنگی را که نشانی از فرنگستان داشته باشد، در صلاحیت خود نمی‌دانستند.

تقلیدگرایان عموماً شبه روشنفکرانی بودند که در حوزه نگرانی‌های اجتماعی، تحت تأثیر آموزه‌های نسل اول جریان منورالفکری یعنی؛ میرزا ملکم‌خان، آخوندزاده، طالب‌آف، مستشارالدوله، میرزا آقاخان کرمانی و... بودند و همان‌طوری که میرزا ملکم‌خان عقیده داشت که:

راه ترقی ایران را اگر ایرانیان بخواهند به عقل خود پیدا نمایند باید سه هزار سال دیگر ما منتظر بمانیم در حالی که راه ترقی و اصول نظم را فرنگی‌ها در این دو سه هزار سال، مثل اصول تلگراف پیدا کرده‌اند و بر روی قوانین معین ترتیب داده‌اند. همان‌طوری که تلگراف را می‌توان از فرنگ آورد و بدون زحمت در طهران نصب کرد، به همان‌طور نیز می‌توان اصول نظم ایشان را اخذ کرد و بدون معطلی در ایران برقرار ساخت ولیکن چنان‌که مکرر عرض کردم و باز هم تکرار خواهم کرد، هرگاه بخواهید

اصول نظم را شما خود اختراع نمایید، مثل این خواهد بود که بخواهید علم تلگراف را از پیش خود پیدا نمایید.^۱

بنابراین از دیدگاه تقلیدگرایان، مشروطه فرزند روحانی انگلستان و زاییده اندیشه‌های اجتماعی و تحولات تاریخ و فرآیند نوسازی فرنگیان بود. چنین نظامی سال‌ها در فرنگستان امتحان تاریخی خود را پس داد و منجر به دگرگونی‌های اروپا شد. بنابراین، باید نظام مشروطه به عنوان نظام مطلوب ایران، دقیقاً مبتنی بر اصول مشروطه فرنگستان باشد. مشروطه در این تلقی، کالا و ابزاری بود که باید از آن به همان‌گونه استفاده می‌شد که از تلگراف و تلفن و سایر کالاهای فرنگی استفاده می‌شد. سید جمال واعظ اصفهانی، میرزا نصرالله ملک‌المکلمین، سید حسن تقی‌زاده و بسیاری از هواداران مشروطه سلطنتی که از آنها به عنوان منورالفرکان عصر مشروطه یاد می‌شود، پیرو چنین جریانی بودند. سید جمال واعظ در یکی از نطق‌های معروف دوران مشروطیت خود می‌گوید:

به فرمایش جناب... پرنس ملکم‌خان، اگر ما خواسته باشیم، یک کارخانه کبریت‌سازی تشکیل بدهیم، بدون معلم خارجه محال است... چگونه ما ایرانی‌ها بدون معلم خارجه نمی‌توانیم یک قوطی کبریت فرنگی بسازیم و یا یک عدد قوری یا استکان یا... اما از برای اداره کردن وزارت مالیه یا وزارتخانه عدلیه و غیره اصلاً وزرای ما محتاج به علم خارجه نیستند؟... از برای گلخانه‌های خودشان گلکار از خارجه می‌آورند... از برای مشق پیاده‌نظام، معلم و مشاق خارجه می‌آورند، اما از برای ترتیب دخل و خرج مملکت و اداره مالیه عقل خودشان را کافی می‌دانند، مختصر این است که تا وزرای ما و مجلس مقدس از دول بی‌طرف، مردمان عالم جلب نکنند، محال است این اداره‌های ما... مرتب شود.^۲

۱. میرزا ملک‌خان ناظم‌الدوله، دفتر تنظیمات، ر ک: رسائل میرزا ملک‌خان، گردآوری و مقدمه حجت‌الله اصیل، تهران،

نشر نی، ۱۳۸۱، ص ۳۰.

۲. روزنامه الجمال، ش ۲۲، ۲۰ شعبان ۱۳۲۵.

ارتقابخشی‌های کاذب دگرگونی‌های اروپا تا مرحله مقدسات و تقلیل همه دستاوردهای فکری، سیاسی و اجتماعی ملت ایران به پایین‌ترین سطح عقب‌ماندگی، مهم‌ترین روشی بود که تقلیدگرایان با بهره‌گیری از همه ابزارهای رسانه‌ای و عدم آگاهی کافی جامعه از تحولات جدید و از همه مهم‌تر، در هم ریختن مفاهیم، بستر لازم را برای القای خودباختگی جامعه در مقابل تحولات اروپا و ضرورت پیروی بی‌چون و چرا از بینش‌ها و گرایش‌های غرب در ایجاد دگرگونی و ترقی فراهم ساخت. نمونه‌هایی از این ارتقابخشی‌های کاذب را می‌توان در رساله دفتر تنظیمات میرزا ملک‌خان مشاهده کرد:

علم و رای عقل است... عقل فرنگی به هیچ وجه بیشتر از عقل ما نیست. حرفی که هست در علوم ایشان است و تصویری که داریم این است که هنوز نفهمیده‌ایم که فرنگی‌ها چقدر از ما پیش افتاده‌اند. ما خیال می‌کنیم که درجه ترقی آنها همان‌قدر است که در صنایع ایشان می‌بینیم و حال آنکه اصل ترقی ایشان در آیین تمدن بروز کرده است کارخانجات یورپ بر دو نوع است: یک نوع آن را از اجسام و فلزات ساخته‌اند و نوع دیگر از افراد بنی‌آدم ترتیب داده‌اند. مثلاً از چوب و آهن یک کارخانه ساخته‌اند که از یک طرف پشم می‌ریزد و از طرف دیگر ماهوت برمی‌دارند و همچنین از بنی‌آدم یک کارخانه ساخته‌اند که از یک طرف اطفال بی‌شعور می‌ریزند و از سمت دیگر مهندس و حکمای کامل بیرون می‌آورند. محصول کارخانجات فلزی هم کم و بیش در ایران معروف است. مثل ساعت و تفنگ و تلگراف و کشتی بخار... اما از تدابیر و هنری که فرنگی‌ها در کارخانجات انسانی به کار برده‌اند، اصلاً اطلاع نداریم... ملل یورپ هر قدر که در کارخانجات فلزات ترقی کرده‌اند، صد مراتب بیشتر در این کارخانجات انسانی پیش رفته‌اند.^۱

ارتقابخشی کاذب در جامعه‌ای که به قول مجدالاسلام کرمانی " از هزار نفر یک نفر معنی مشروطه را نمی‌دانست و هرگز خودش را محتاج به دانستن معنی مشروطه ندیده بود که در

مقام تحصیل آن برآید^۱ چه نتایجی به بار می‌آورد؟ به تعبیر مرحوم شیخ فضل‌الله نوری مشروطه‌ای را حاکم می‌کرد که از دیگ پلوی انگلیس خارج می‌شد و یک عضوی از روس پول می‌گرفت عضو دیگر از انگلیس.^۲

با تفصیل مذکور باید گفت که از دیدگاه تقلیدگرایان در فهم مسائل جدید، باب عقل مسدود و تفکر باید تعطیل می‌شد. این جریان با استفاده از فضای فکری حاکم بر جامعه و ارتقابخشی‌های کاذب مفهوم مشروطه و مصادره انحصاری بسیاری از اصطلاحات جدید چون حق انحصاری تفسیر آزادی، قانون‌گرایی، اصلاح‌طلبی، برابری، مشروطه، استبداد و... نه تنها راه برای هرگونه نقد و بررسی و تحلیل عقلی و تاریخی مفاهیم جدید، بلکه راه را برای تأویل این مفاهیم به مفاهیم دینی و ملی نیز مسدود و شرایط را برای سیطره مطلق استبداد بر یک جنبش بزرگ اجتماعی هموار کرد. نظام مشروطه در پی حاکمیت این جریان، در کمتر از ده سال با کودتای ۱۲۹۹ رضاخان معروف به کودتای سیاه، همه آرمان‌های نهضت عدالت‌خواهی و قانون‌گرایی ملت ایران را بر باد داد.

اتوپیای ترقی در حکومت مطلقه دولت رضاخانی، تبدیل به سراب شد و همه این مصائب به نام تجدد و ترقی و ارتقابخشی‌های کاذب جریان‌های منورالفکری به مدت نزدیک به یکصد سال، راه هرگونه رشد و ترقی را در ایران مسدود کرد. محاسبه این عقب‌ماندگی در نسبت با سرعت رشد دگرگونی‌های علمی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جهان در این دوران، نمایانگر عمق فاجعه‌ای است که حاکمیت نظام مشروطه سلطنتی، ارتقابخشی‌های کاذب و سیطره مطلق تقلیدگرایان، بر کشور ما تحمیل کرد.

۱. احمد مجدالاسلام کرمانی، *تاریخ انحطاط مجلس، فصلی از تاریخ انقلاب مشروطیت ایران*، مقدمه و تحشیه محمود خلیل‌پور، دانشگاه اصفهان، ۱۳۵۶، ص ۱، ۲.

۲. شیخ فضل‌الله نوری، *رساله تنکره الغافل و ارشاد الجاهل*، ر ک: رسائل، اعلامیه‌ها، مکتوبات... و روزنامه شیخ شهید فضل‌الله نوری، گردآوری محمد ترکمان، تهران، موسسه فرهنگی رسا، ۱۳۶۲، ص ۶۴.

◆ تأویل‌گرایان و ارتقابخشی‌های شرعی مشروطه

تأویل‌گرایان، عموماً تجدیدطلبان مذهبی عصر مشروطه بودند که فهم آنها از مشروطه مبتنی بر نوعی تأویل‌گرایی شرعی بود. از دیدگاه این جریان، نظام مشروطه قدر مقدور یک نظام شرعی در عصر غیبت امام عصر(عج) تلقی می‌شد. این نظام در ساخت تطبیقی خود با نظام استبدادی، به اعتبار قانون‌گرایی و رعایت نسبی حقوق رعیت می‌توانست رنگ و بویی از شریعت داشته باشد. هر چند این رنگ و بو به صورت مطلق مترادف با شریعت نبود. در دیدگاه تأویل‌گرایان، اگر فلسفه ظهور بعثت انبیا و در رأس آن پیامبر عظیم‌الشأن اسلام را مترادف با مشروط کردن بشر به اطاعت از قوانین الهی و عدم پیروی از حاکمیت دلبخواهانه فردی و اجتماعی تلقی کنیم، مشروطه با آن تفاسیری که از قانون‌گرایی آن می‌شد، قدر مقدور نظام شریعت تلقی می‌گردید که با تعبیه ساز و کارهای مشخصی چون هیأت مسنده (نظارت علما) و مشورت مسلمانان در دارالشورای ملی، می‌توانست تبدیل حکومت شریعت در عصر غیبت تلقی شود.

میرزای نائینی در این باره می‌نویسد:

حقیقت سلطنت اسلامیه عبارت از ولایت بر سیاست امور امت... همین‌طور ابتدای اساسش هم نظر به مشارکت تمام ملت در نوعیات مملکت بر مشورت با عقلای امت که عبارت از همین شورای عمومی ملی است.^۱

شهید حاج آقا نورالله اصفهانی یکی دیگر از نظریه‌پردازان این دیدگاه می‌نویسد: برای خیلی از شما این مطلب غریب است که می‌فرمایید مشروطه مطلب تازه و جدیدی است. اشتباه نشود. بدانید اینکه مشروطه می‌گوید همان قانون و دستورالعمل حضرت خاتم الانبیا(ص) را می‌طلبد، امر حادث و تازه‌ای نیست، چون هزار و سیصد و چند سال است رفته

۱. شیخ محمدحسین نائینی، تنبیه الامه و تنزیه المله، توضیحات سید محمود طالقانی، تهران، شرکت سهامی انتشار،

برای خیلی از شما این مطلب غریب است که می‌فرمایید مشروطه مطلب تازه و جدیدی است. اشتباه نشود. بدانید اینکه مشروطه می‌گوید همان قانون و دستورالعمل حضرت خاتم الانبیا(ص) را می‌طلبد، امر حادث و تازه‌ای نیست، چون هزار و سیصد و چند سال است رفته رفته از بین رفته، حالا که طلب تجدید آن را می‌کنند، خیال می‌کنند حادث و جدید است... بر تمام ملل و دول عالم معلوم است و تماما و صریحا متفق‌اند بر اینکه اول پیغمبری که قانون مشروطه را برای امت خود برقرار نمود حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله است.^۱

ارتقا بخشی مفاهیم و نظام‌های جدید به سطح مفاهیم دینی و مقدس، روشی نبود که تنها پیروان گرایش‌های مذهبی تجدد از آن استفاده کرده باشند. میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله نیز در رساله یک کلمه از زوایای دیگری تلاش کرده بود که اصول تجدد و ترقی فرنگستان و قوانین فرانسه را به نوعی با شریعت اسلامی سازش و اهمیت آنها را تا سطح قوانین و مقدسات دینی ارتقا بخشد تا شرایط پذیرش این اصول در جامعه مذهبی فراهم شود.

مستشارالدوله در این رابطه می‌نویسد:

چندی اوقات خود را به تحقیق

رفته از بین رفته، حالا که طلب تجدید آن را می‌کنند، خیال می‌کنند حادث و جدید است... بر تمام ملل و دول عالم معلوم است و تماما و صریحا متفق‌اند بر اینکه اول پیغمبری که قانون مشروطه را برای امت خود برقرار نمود حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله است.^۱

ارتقا بخشی مفاهیم و نظام‌های جدید به سطح مفاهیم دینی و مقدس، روشی نبود که تنها پیروان گرایش‌های مذهبی تجدد از آن استفاده کرده باشند. میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله نیز در رساله یک کلمه از زوایای دیگری تلاش کرده بود که اصول تجدد و ترقی فرنگستان و قوانین فرانسه را به نوعی با شریعت اسلامی سازش و اهمیت آنها را تا سطح قوانین و مقدسات دینی ارتقا بخشد تا شرایط پذیرش این اصول در جامعه مذهبی فراهم شود.

مستشارالدوله در این رابطه می‌نویسد:

چندی اوقات خود را به تحقیق

چندی اوقات خود را به تحقیق

اصول قوانین فرانسه صرف کرده، بعد از تدقیق و تعمق، همه آنها را به مصداق آراطب و لایابس الافی کتاب مبین^۱ با قرآن مجید مطابق یافتم. زهی شرع مبین که بعد از تجربه‌های [هزار و دویست و هشتاد سال، بیهوده نگشته و زهی حبل متین که پس از ترقی علوم و (تقدم فنون) فرسوده نشده.^۱

مهم‌ترین اثر ارتقابخشی‌های شرعی مفاهیم جدید، این بود که چون و چرا کردن و به نقد کشیدن این مفاهیم را در همسازی با شرایط اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و فکری جامعه مخدوش و راه نقد علمی و شرعی را مسدود می‌کرد. به عبارت دیگر همان‌طوری که ارتقابخش‌های علمی و عقلی تقلیدگرایان، باب عقل و تفکر را مسدود و جسارت نقد را در جامعه تعطیل می‌کرد، ارتقابخش‌های شرعی و مقدس شدن مفاهیم جدید نیز قفل محکم‌تری بود بر چون و چرانپذیری مفاهیمی چون تجدد، ترقی، اصلاحات، آزادی، مساوات، مشروطه و امثال اینها. ظهور مفاهیمی چون مجلس مقدس، انجمن مقدس، دارالشورای مقدس، بانک مقدس و ده‌ها کالای قدسی دیگر در عصر مشروطه، حربه بسیار مناسبی بود برای سرکوبی، قتل و نابودی مخالفان و نقادان مشروطه. حربه‌ای که تقلیدگرایان، نهایت استفاده را از آن برای استحاله نهضت مشروطیت ایران بردند.

تأویل‌گرایان اگر چه باب عقل را در برخورد با مفاهیم جدید مانند تقلیدگرایان مسدود نمی‌دیدند اما با تأویل شرعی این مفاهیم و ندیدن وجوه تاریخ اصطلاحاتی چون مشروطه، آزادی و هزاران کالای فکری دیگری که محصولات تحولات اجتماعی اروپا بود، به نوعی در انسداد دگرگونی‌های اجتماعی ایران عصر مشروطه و ناکامی‌های آن شریک هستند.

◆ اصول‌گرایان و مظلومیت تفکر انتقادی در مشروطه

اصول‌گرایان، جریان سومی در دگرگونی‌های فکری و سیاسی دوران مشروطیت هستند که

۱. میرزا یوسف‌خان مستشارالدوله، یک کلمه، به کوشش صادق سجادی، تهران، تاریخ ایران، ۱۳۶۴ ص ۱۸.

به طور کلی دیدگاه انتقادی نسبت به تحولات جدید داشتند. از دیدگاه این جریان، همه فرهنگ‌های اجتماعی در سیر تحولات خود در معرض برخورد با فرهنگ‌های دیگر قرار دارند. پاره‌ای از دستاوردهای فرهنگ ملت‌های دیگر ممکن است در ملت ما تأثیر و موجب دگرگونی‌های بنیادی گردد. نقش عالم روشنفکر در جامعه آن است که در برخورد با یافته‌های جدید، نه دست و پای عقل را ببندد و همه آن تحولات را به منزله وحی منزل برای جامعه خود تجویز نماید و نه اینکه با توجیهاات شرعی و قدسی کردن مفاهیم عرفی، راه را برای بدعت در دین و التقاط و انحراف باز نماید.

اصول‌گرایان، پذیرش مفاهیم جدید را در بستر سنت‌های اجتماعی، فرهنگی و فکری جامعه با دیدی انتقادی مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دادند. در رأس جریان اصول‌گرایی در عصر مشروطه متفکری چون مرحوم شیخ فضل‌الله نوری قرار دارد. شیخ فضل‌الله نوری شاید تنها متفکری باشد که در برخورد با مفاهیم جدید و در رأس آن مفهوم مشروطه، با زمینه‌های انتقادی از جنبه عقلی و شرعی ارکان مشروطیت را به چالش کشید و در این روش عملاً در مقابل جریان‌های تقلیدگرا و تأویل‌گرا قرار گرفت.

همان‌طور که گفتیم جریان‌های تقلیدگرا به طور کلی عقل را در مقابل مفاهیم جدید، به اعتبار این که مفاهیم از غرب آمده بود و غرب از همه جنبه‌ها از ایران پیشرفته‌تر بود، برنمی‌تابیدند و پذیرش بی‌قید و شرط این مفاهیم را بدون توجه به ناسازگاری یا سازگاری آنها با ساختار فرهنگی، سیاسی و اجتماعی ایران تجویز می‌کردند و برای این تجویز ابطال‌ناپذیری علم و عقل فرنگیان را تا سطح مقدسات ارتقا می‌دادند و در مقابل تأویل‌گرایان با همسازی شرعی بین مفاهیم جدید و شریعت به نوع دیگری ابطال‌ناپذیری این مفاهیم را القا می‌کردند اما اصول‌گرایان به دنبال تکافوی ادله بودند. ادله‌ای که با استناد به آن بتوان انسداد و تعطیلی عقل یا شرعی بودن مفاهیم جدید را پذیرفت. بنابراین بنیاد تفکر انتقادی اصول‌گرایان مبتنی بر عقل و شرع بود.

مرحوم شیخ فضل‌الله نوری در پاسخ پاره‌ای از استدلال‌ات شبهه عقلی و شبهه شرعی

جریان‌های تقلیدگرا و تأویل‌گرا در رساله تذکره‌الغافل و ارشاد الجاهل می‌نویسد:

ولله خجلم از فهم یک شخص فرنگی با اینکه آنها مهمی جز تکمیل حس ظاهر و قوای فکریه ندارند و عقولشان معطی باعظیه کثیره کثیفه شده یا لیت که این مطلب را یکی از این اشخاص می‌فهمید و دیگر مخالفت آن را محاده با امام زمان عجل الله فرجه نمی‌خواند و فهم آن شخص فرنگی این است که گفت که مجلس پارلمنت و دارالشورای ملی که در نظر ما اروپاییان جوهره‌ای است گرانبها، تقریباً چهارصد سال است در این عالم ایجاد شده و ماها آن جوهره را پسندیده و به سمع قبول اختیار نموده و آیین خود مقرر داشتیم و مفتخریم به آن و از برای شما مسلمانان آیین و طریقه‌ای است که صاحب آن را امام زمان می‌خوانید و موافقت آن را موافقت با امام زمان و مخالفت آن را مخالفت با آن جناب می‌شمارید و آن آیین شما مخالفت تامه با آیین ما دارد. لذا ما را مسلمان نمی‌دانید با اینکه مشروطه را اختیار نموده‌ایم و ابداً اقرار به طریقه و آیین شما مسلمانان ننموده‌ایم و در این اوان شما مسلمانان اراده آن نموده‌اید که آیین ما را در مملکت خود مجری دارید. حال ما تعجب داریم که چگونه مخالفت آیین ما را مخالفت با امام زمان خود می‌شمارید و حال آنکه مخالفت آیین سابقه شماها مخالفت با امام زمان شماست نه مخالفت مشروطه که آیین ماهاست.^۱

مرحوم شیخ فضل‌الله نوری در حقیقت این استدلال عقلی و شرعی را در مقابل تأویل‌گرایی مطرح می‌کرد که سطح مشروطه را هم‌تراز سطح شریعت ارتقابخشیده و مخالفت با آن را مخالفت با امام زمان قلمداد می‌کردند اما برای این ارتقابخشی‌های شرعی هیچ دلیلی مبتنی بر شریعت ارائه نمی‌دادند.

همه استدلال‌ات اصول‌گرایان این بود که اگر بنا باشد ترجمه قانون فرانسه به نام قانون اساسی ایران انتشار یافته و به عنوان قانون مشروطیت اجرا شود، برای حفظ رسوم و سامان

اجتماعی جامعه و فرهنگ ایران، باید اصلاحات منطبق با عقل و شرع در آن صورت پذیرد.^۱ اما تقلیدگرایان چنین اصلاحاتی را آن هم در قانون فرانسه که قبله دگرگونی‌های جدید اروپا بود، مترادف با کفر به ابطال‌ناپذیرترین مقدسات تمدن، تجدد و ترقی تلقی می‌کردند. در اینجا مراد ما دفاع از شیوه تفکر انتقادی جریان اصول‌گرا یا درستی و نادرستی استدلال‌های این جریان نیست بلکه دفاع از مبانی منطقی تفکر انتقادی و اهمیت وجود آن در مهم‌ترین مقطع تاریخی این کشور است. تفکری که اگر اجازه می‌دادند حرف بزند و انتقاد کند، شاید مشروطیت سرنوشت ناکامی پیدا نمی‌کرد و شاید دگرگونی‌های اجتماعی ایران در این دوران محنت و رنج که استبداد نظام مشروطه سلطنتی تار و پود آزادی و اختیار را در هم تنیده بود، به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد. اتحاد تاکتیکی یا استراتژیکی جریان‌های تقلیدگرا و تأویل‌گرا با هم و مقابله با شکل‌گیری هر نوعی از تفکر انتقادی به بهانه دفاع از علم و عقل و دین، شرایطی را برای نهضت مشروطیت ایران فراهم ساخت که در ظرف کمتر از یک دهه به استبداد سیاه رژیم پهلوی رسید این حداکثر استعداد نظام تلفیقی مشروطه بود که محصول اتحاد تاکتیکی دو جریان مذکور می‌باشد. اگر تقلیدگرایان در نهضت مشروطه ایران در پناه تأویل‌گرایان جریان منطقی تفکر انتقادی را از صحنه تحولات سیاسی ایران خارج کردند و از دل یک جنبش بزرگ اجتماعی مدل جدیدی از استبداد را که در تحولات دوران معاصر از آن تحت عنوان استبداد مرکب یاد می‌کنند به وجود آوردند، در مقطع دیگری از تاریخ معاصر مجدداً این اتحاد تاکتیکی با ارتقابخشی‌های کاذب جدید به کودتایی دیگر و استبدادی سیاه‌تر منجر گردید.

جنبش ملی نفت ایران، آخرین تقای اتحاد تاکتیکی تقلیدگرایان و تأویل‌گرایان برای اعاده جنبش مشروطه در ایران و فاتحه‌ای بر این جنبش بود که در نهایت به کودتایی دیگر رسید. همان ارتقابخشی‌های کاذبی که باعث شد سیر تفکر انتقادی نسبت به این دگرگونی‌ها در ایران

۱. ر ک روزنامه‌های شیخ شهید فضل الله نوری، همان، ص ۳۴۹.

پا نگیرد، این بار هر دو جریان را در خود استحاله کرد. با کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ آرمان‌های مشروطه‌خواهی برای نوسازی و دگرگونی ایران به بن‌بست مطلق رسید. همان‌طوری که رضاخان با کودتای ۱۲۹۹ ش به اریکه قدرت مطلق نشست و با القائات همان جریان‌های تقلیدگرا، بقایای تأویل‌گرایان را در مشروطه قلع و قمع کرد و نظام مشروطه سلطنتی جولانگاه مطلق اندیشه‌های تقلیدگرا گردید و اتوپیای تجدد و ترقی در سراب قدرت مطلقه مدرن تئوری‌پردازی‌های تقلیدگرایان به پایان راه رسید. تمامیت‌خواهی، انحصارطلبی، خردگریزی، دین‌ستیزی و ارتقابخشی‌های جاهلانه این جریان نیز با کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲، برای همیشه در تئوری‌های شاه‌ی آرمانی ادغام و از مشروطه تنها اسمی باقی ماند و نه رسمی.

انقلاب اسلامی به تعبیری بازگشت به تفکر انتقادی اصول‌گرایان در برخورد با پدیده جدیدی به نام غرب بود و در نتیجه پایان حاکمیت تفکر تقلیدگرا و تأویل‌گرا در ایران، انقلاب اسلامی باب عقل را مفتوح و تفکر را در مقابل کالاهای مدرنیته مورد حمایت قرار داد. دگرگونی‌های ایران بعد از انقلاب اسلامی در حوزه تفکر انتقادی مبتنی بر عقل و شرع را باید در مقال دیگری مورد بحث و بررسی قرار داد. آنچه باعث شد تا پلی بین رخدادهای نهضت مشروطه و نهضت ملی نفت با انقلاب اسلامی زده شود، تجربه تاریخی فراز و فرودهای ناکارآمدی، ناکامی و شکست این دو نهضت بزرگ اجتماعی در ایران است اگر چه از دیدگاه نویسنده، نهضت مشروطیت و نهضت ملی نفت، فرآیند فراز و فرود یک حرکت اجتماعی بزرگ تحت عنوان مشروطیت در ایران است، مشروطیت آغاز و نهضت نفت پایان شکل خاصی از تجددطلبی و ترقی‌خواهی در ایران است.^۱

پیروزی انقلاب اسلامی و تأسیس نظام جمهوری اسلامی در ایران، بی‌تردید بیانگر ناکامی و

۱. مشروطیت آغاز و نهضت نفت، پایان تجددطلبی و ترقی‌خواهی مبتنی بر مدرنیته در ایران و به نوعی ناکارآمدی و ناکامی این تفکر در تحولات ایران معاصر می‌باشد.

ناکارآمدی مدرنیته در تحولات سیاسی و اجتماعی ایران معاصر می‌باشد. تفکری که نزدیک به یکصد و خورده‌ای سال، علی‌رغم حاکمیت مطلق خود بر تحولات اجتماعی ایران، نتوانست روزنه مثبتی برای رشد و ترقی ایران باز کند.

این ناکامی به معنای آن نیست که جریان‌های تقلیدگرا که به طور مطلق دگرگونی‌های ایران را مبتنی بر اشکال خاصی از مدل‌های مدرنیته تعقیب می‌کردند و همچنین جریان‌های تأویل‌گرا که به وجوهات خاصی از دگرگونی‌های مدرن در ایران نظر داشتند، از باورهای خود عدول کرده‌اند.

ارتقا بخشی‌های پاره‌ای از رفتارهای جمعی فاقد سازمان یا کمتر سازماندهی شده در دهه دوم انقلاب اسلامی، نشان می‌دهد که هم جریان تقلیدگرا و هم تأویل‌گرا به اشکال جدیدی هنوز در پی کسب موقعیت‌های از دست رفته خود در ایران می‌باشند. برای شناخت سطوح فعالیت این دو جریان مخالف جمهوری اسلامی ایران (که بر خلاف جریان‌های محارب در درون نظام مشغول فعالیت هستند) باید اتفاقات دهه دوم به بعد، به خصوص اتفاقات پس از انتخابات خرداد سال ۱۳۷۶ را به دقت مورد تجزیه و تحلیل قرار داد.

اکنون که در زیر فشار روانی و تبلیغاتی و قدرت مطلقه جریان‌های موسوم به دوم خرداد نیستیم، با آرامش بیشتری می‌توانیم بین این جریان و دو جریانی که به استحاله نهضت مشروطیت و نهضت ملی نفت منجر شدند، نسبت برقرار کنیم. انتخابات سوم تیر سال ۱۳۸۴ چشم‌انداز بسیار مناسبی برای این ارزیابی است که به ابعادی از آن اشاره خواهیم کرد.

◆ حماسه‌های حضور مردمی در نظام جمهوری اسلامی و ارتقا بخشی‌های

کاذب تقلیدگرایان و تأویل‌گرایان برای استحاله نظام

اقتضائات طبیعی دهه اول انقلاب به اعتبار جو انقلابی و جنگ تحمیلی، این تصور را برای پیروان انقلاب اسلامی ایجاد کرد که چالش‌های فکری و سیاسی قابل توجهی برای مقابله با

نظریه انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی وجود ندارد. شاید یکی از دلایل غفلت متفکران معتقد به انقلاب اسلامی در تدوین مبانی نظری انقلاب اسلامی و پایه‌های فلسفی و دینی نظام جمهوری اسلامی ناشی از همین تصور باشد.

پایان جنگ تحمیلی، ظهور دیدگاه‌های متفاوت در خصوص نوسازی نظام و از همه مهم‌تر رحلت پایه‌گذار و نظریه‌پرداز انقلاب اسلامی و جمهوری اسلامی یعنی امام خمینی (ره) و شهادت تعدادی از متفکران بزرگ حکومت شریعت مانند شهید مطهری، شهید بهشتی، شهید مفتح و... خلأهای تئوریک نظام جمهوری اسلامی را در زمینه‌های مهمی برملا ساخت.

این خلأ تئوریک اگر چه از یک جهت زمینه‌های مناسبی برای رشد تفکر انتقادی جهت باروری مبانی نظری انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی و در رأس آن نظریه ولایت مطلقه فقیه فراهم ساخت اما از جهت دیگر نیز میدان را برای فعالیت‌های مجدد پاره‌ای از گرایش‌های سیاسی - فکری دیگر که اعتقادی به جمهوری اسلامی و مبانی تئوریک آن نداشتند، مهیا می‌کرد.

زمنه‌های فعالیت‌های این جریان‌ها، تقریباً از ابتدای دهه هفتاد آغاز و با چالش مبانی تئوریک شریعت در قبض و بسط معرفت شکل تهاجمی به خود گرفت و با انتخابات هفتمین دوره ریاست جمهوری در دوم خرداد سال ۱۳۷۶ و ظهور جریان‌هایی به نام دوم خرداد به اوج خود رسید.^۱

دوم خرداد سال ۱۳۷۶ آمد و به دنبال آن ارتقابخشی‌های کاذب، دقیقاً بر اساس همان روش‌ها و سوابق تاریخی شناخته شده در جنبش مشروطه و جنبش ملی نفت نیز آغاز شد. اگر

۱. نویسنده در همان دوران با نوشتن مقالاتی تحت عنوان "روزنه‌های رخنه" در نشریات کشور و سپس تدوین این دیدگاه‌ها در کتابی به نام *رهیافتی بر مبانی اندیشه‌ها و جنبش‌های سیاسی شیعه در دوران معاصر* وجوهات متفاوت این موج جدید را در چالش با نظریه انقلاب اسلامی و زمینه‌های تاریخی نظام جمهوری اسلامی به عنوان یک چالش استراتژیک مطرح کرد. ر.ک: مظفر نامدار، *رهیافتی بر مبانی مکتب‌ها و جنبش‌های سیاسی شیعه در صد ساله اخیر*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۶.

چه این روش برای کسانی که آگاهی کافی از فرآیند تحولات دوران معاصر ایران داشتند، روش شناخته شده‌ای بود اما تفهیم آن در سطوح متفاوت جامعه از یک طرف و در مجامع علمی از طرف دیگر کار آسانی نبود.

فرآیند دگرگونی‌های آغاز دهه هفتاد تا حدودی نشان می‌داد که پاره‌ای از جریان‌های تقلیدگرا با همسازی تأویل‌گرایان درون نظام جمهوری اسلامی، هم‌صدا با فرضیه‌سازان بنگاه‌های تحقیقات سیاسی غرب به دنبال القای نظریه‌هایی هستند تا بر اساس آن اثبات نمایند که نظام سیاسی مبتنی بر شریعت در ایران تنها برای‌گذار از یک نظام استبدادی به یک نظام دموکراسی، یک مرحله ضروری است. بنابراین جمهوری اسلامی در ایران یک دوره انتقالی کوتاه‌مدت تلقی می‌شد.

این دو جریان با همان روش سنتی اما با مفاهیم جدیدی از آغاز دهه دوم انقلاب، بنیان فرضیه‌گذار بودن جمهوری اسلامی را به دو بخش مهم معطوف کرده بودند. یک بخش وظیفه داشت مبانی معرفت‌شناختی نظام شریعت را در حوزه سیاست به چالش کشد و بخش دیگر نیز به جنبه‌های تاریخی حکومت شریعت معطوف بود.^۱

از جنبه معرفت‌شناختی تقلیدگرایان به دنبال این بودند که اثبات نمایند میان دین و سیاست تباین و تعارض وجود دارد، زیرا در حوزه سیاست نه دین خواسته بشر است و نه توانایی تأمین خواسته‌های بشر را دارد.^۲

از جنبه تاریخی نیز تأویل‌گرایان به دنبال القای این مطلب بودند که نظام جمهوری اسلامی و نظریه ولایت فقیه در مبانی نظری و کلام فقهای پیشین، سابقه تاریخی ندارد. از میان فقها تنها مرحوم حاج ملا مهدی نراقی و امام خمینی(ره) بودند که نظریه ولایت فقیه را مبسوط‌الید در همه حوزه‌های اجتماعی بسط و تعمیم دادند.

۱. برای آگاهی بیشتر در این رابطه، ر.ک: مظفر نامدار، همان، ص ۳ به بعد.

۲. عبدالکریم سروش در بسیاری از نوشته‌های خود در این دوران، با طرح مفاهیمی چون دین اقلی و دین اکثری و امثال آن به دنبال القای چنین تعارضی میان دین و سیاست بود.

تأویل‌گرایان و تقلیدگرایان به دنبال الگوی بدیلی برای جایگزینی نظام جمهوری اسلامی بعد از مرحله‌ی گذار می‌گشتند اما همان افتراق تاریخی در فهم مباحث جدید، بزرگ‌ترین مشکل همسازی بنیادین این دو جریان در مقابله با جمهوری اسلامی و نظریه ولایت فقیه بود.

انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶ فضای جدیدی برای علنی شدن تعارضات باورهای این دو جریان با مبانی جمهوری اسلامی فراهم ساخت. انتخابات ریاست جمهوری در فرآیند یک انتقال طبیعی به وقوع پیوست و مانند همه انتخابات‌های گذشته، حضور با شکوه مردم حماسه‌ای بر حماسه‌های تأییدات مردمی نظام جمهوری اسلامی افزود. اما ارتقابخشی‌های کاذب تقلیدگرایان و تأویل‌گرایان به دنبال این بود که این حماسه را در تعارض و تضاد با باورهای دینی مردم و مبانی تئوریک نظام جمهوری اسلامی القا نمایند و حماسه‌ای که باید در جهت تفسیر پشتوانه مردمی نظام و مستحکم بودن پایه‌های مردم‌سالاری دینی در جمهوری اسلامی و از همه مهم‌تر آزاد و سالم بودن فرآیند انتقال قدرت از دولتی به دولتی دیگر تلقی می‌شد، به سمت و سوی دیگری سوق داده می‌شد.

حماسه انتخابات دوم خرداد سال ۷۶ مانند همه حماسه‌های حضور مردم در صحنه‌های مشارکت جمهوری اسلامی، تفسیر روشن و آشکاری را به همراه داشت. تفسیری که نشان می‌داد علی‌رغم القائات مخالفان نظام، مبنی بر سالم و آزاد نبودن انتخابات و دخالت ارکان قدرت در عدم قرائت آرای واقعی مردم، رئیس‌جمهوری انتخاب شد که بر اساس همان القائات مورد تأیید ارکان قدرت نبود. اختلاف آرای آقای خاتمی با آرای آقای ناطق نوری، توهم انحصارطلبی، عدم آزادی و دخالت در انتخابات را برای انتخاب یک فرد از پیش تعیین شده در هم پیچید، اما از آنجایی که تقلیدگرایان و تأویل‌گرایان بر مبنای همین توهم برنامه‌هایی را ساماندهی کرده بودند، حماسه دوم خرداد را که حقیقتاً سند افتخار پذیرش مردمی نظام جمهوری اسلامی بود، به صحنه کارزار با نظام تبدیل کردند.

ارتقابخشی انتخابات ریاست جمهوری به عنوان یک امر مرسوم در درون هر نظام سیاسی، به مقام و منزلت یک جنبش اجتماعی، اولین حرکت این دو جریان برای استحاله جمهوری

اسلامی بود.

دوم خرداد برای تبدیل شدن به یک جنبش اجتماعی به مبانی تئوریک نیاز داشت و شعار انتخاباتی رئیس‌جمهوری جدید تحت عنوان جامعه مدنی، مناسب‌ترین شعار تلقی گردید. اما جامعه مدنی در ایران دقیقاً به همان مصیبتی گرفتار شد که مفهوم مشروطه گرفتار گردیده بود. به عبارت دیگر در تبیین مفهومی جامعه مدنی، همان سه جریانی که در مشروطه به وجود آمد در اتوپیای حماسه دوم خرداد نیز به وجود آمد. تقلیدگرایان، جامعه مدنی را همان جامعه‌ای می‌خواستند که در غرب به وجود آمد. به عبارت دیگر این جریان معتقد بود که جامعه مدنی نه تأویل بردار است و نه تحلیل‌پذیر، جامعه مدنی را باید به همان شکلی پذیرفت که غربیان پذیرفتند، چون این کالا یک محصول غربی است.

تأویل‌گرایان از جامعه مدنی اسلامی و مدینه‌النبی سخن به میان آوردند و این دو مفهوم را یکی تلقی کردند و تحلیل‌گرایان نیز باز هم داستان تکراری مشروطه یعنی مفتوح بود باب عقل و تکافوی ادله عقلی و شرعی برای فهم جامعه مدنی در ایران معاصر.

فرآیند همان انحصارطلبی‌های عصر مشروطه در دوم خرداد تکرار شد و مفاهیم به تفسیر انحصاری و استبدادی جریان خاصی درآمد. آزادی، قانون‌گرایی، جامعه مدنی، اصلاح‌طلبی، مردم‌باروی، عدالت و توسعه و پیشرفت در انحصار دوم خردادی‌ها و لاجرم رقیب هم مستبد، ضد آزادی، ضد مردم‌سالاری، ضد قانون‌گرایی، ضد علم، ضد عقل و خلاصه در تضاد مطلق با همه خوبی‌ها شد.

رخداد دوم خرداد به عنوان یک رخداد طبیعی در درون مردم‌سالاری جمهوری اسلامی، در ردیف یک جنبش بزرگ اجتماعی از جنس انقلاب اسلامی قرار داده شد.

رخداد دوم خرداد از جهاتی شباهت‌هایی با انقلاب اسلامی داشت. اول اینکه با حضور میلیونی مردم - مردمی که بیست میلیون آنها همچون دوران انقلاب دارای خواستی واحد بود - همراه بود. دوم اینکه این خواست مردم در برابر خواست اغلب مسئولان حکومتی قرار داشت. سوم آنکه این خواست همچون پدیده‌های بخش انقلاب در جهان

مدرن مترقی بود... چهارم اینکه رخداد دوم خرداد همچون انقلاب اسلامی غیر قابل پیش‌بینی بود. اگر انقلاب برای خود انقلابیون هم غیرمنتظره بود پیروزی چشم‌گیر خاتمی نیز برای یاران وی غیر منتظره بود.^۱

در ارتقابخشی‌های کاذب انتخابات دوم خرداد به سطح یک جنبش اجتماعی فراگیر، همه سنت‌های عقلی و علمی تحلیل‌های اجتماعی از هم گسیخته شد و جای خود را به توهم داد. توهم اكمال جمهوریت و اتمام مشروطیت.^۲

تقلیدگرایان و تأویل‌گرایان عصر جمهوری اسلامی گرفتار همان توهمی شدند که اسلاف آنها در عصر رضاخان شده بودند. شبه روشنفکران عصر رضاخان نیز به توهم پایان عمر مذهب در ایران و ناتوانی مذهب در ایجاد دگرگونی‌های اجتماعی، با تمام توان و توشه به قلع و قمع باورهای مذهبی، متفکران مذهبی و فرهنگ مردم ایران پرداختند. به این اعتبار که برای تجدد و ترقی ایران وجود مذهب مانع بزرگی بود.

تقلیدگرایان و تأویل‌گرایان عصر جمهوری اسلامی نیز همان خطای تاریخی اسلاف رضاخانی را مرتکب شدند، به این توهم که "برای دموکراتیزه کردن جامعه دیگر مشروعبیت انقلابی امام خمینی(ره) و منابع سنتی شریعت، کارآمدی نداشته و باید به دنبال مشروعبیت عقلانی - قانونی که مبنای جمهوریت ایران است بود."^۳

آنها برای پایان مشروطیت جمهوری که متصل به اسلام بود به دنبال یوم‌اللهی می‌گشتند که هم تداعی یوم‌الله بهمن ۱۳۵۷ را در جامعه القا کند و هم مفهوم جمهوریت بدون قید اسلامی را در بر داشته باشد. ارتقای دوم خرداد ۱۳۷۶ به عنوان یوم‌الله دوم خرداد، روز اكمال جمهوریت

۱. حمیدرضا جلایی‌پور، جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی با تأکید بر جنبش اصلاحی دوم خرداد، تهران، طرح نو، ۱۳۸۱، ص ۲۰۵.

۲. رک سعید حجاریان، تلاقی جمهوریت و مشروطیت، مجموعه مقالات انتخاب نو، تحلیل‌های جامعه‌شناسانه از واقعه دوم خرداد، تهران، طرح نو، ۱۳۷۷، ص ۴۸.

۳. همان، ص ۶۵.

و اتمام مشروطیت^۱ چه ارتقای کاذب و چه قیاس مع الفارق بود؟!

◆ یوم‌الله تقلیدگرایان و تأویل‌گرایان باید چه مفاهیمی را القا می‌کرد؟

دوم خرداد آمده بود با توهم اینکه راه نجاتی برای جمهوری اسلامی که به زعم آنها در حال احتضار بود، پیدا کند. اما این توهم همان‌طوری که در مشروطه به سراب استبداد رضاخانی رسید، در جریان‌های دوم خرداد نیز به جنگ قدرت تبدیل گردید. گفتمان جامعه مدنی، اصلاحات و خدمت به گفتمان کسب، حفظ و توسعه قدرت تبدیل شد. تأویل‌گرایان دوم خرداد به زعم خود به دنبال نجات جمهوری اسلامی بودند، اما تقلیدگرایان سکولار، در پی توهم نجات ایران از اسارت مذهب^۲.

دستپاچی انحصارطلبان انتخابات دوم خرداد ۷۶ برای مصادره یک حرکت طبیعی در درون جمهوری اسلامی و ارتقای آن به یک جنبش اجتماعی بر ضد انقلاب اسلامی، به گونه‌ای شدید بود که باورش‌انگیز گردید داستان انقلاب در ایران به پایان رسیده است و می‌توان این داستان به پایان رسیده را در قالب گفتمان‌های توده‌گرا یا بنیادگرا و یا اصلاحات از بالا از طریق ارتقای یک حرکت انتخاباتی به یک گفتمان سیاسی به نام گفتمان مردم‌سالاری به چالش کشید.^۳

◆ انتخابات سوم تیر، پایان یک توهم و بازگشت به گفتمان انقلاب اسلامی

پایه‌های نظری انتخابات دوم خرداد برای تبدیل شدن به یک جنبش اجتماعی آن هم در مقابل عظمت انقلاب اسلامی سست‌تر از آن بود که از جنبه تئوریک، خودش را هم‌ردیف متفکران

۱. همان، ص ۶۳.

۲. نطق چنگیز پهلوان در کنفرانس برلین. ر.ک: کنفرانس برلین، خدمت یا خیانت، محمدعلی زکریایی، تهران، طرح نو،

۱۳۷۹، ص ۲۴.

۳. برای مطالعه در این رابطه ر.ک: حمیدرضا جلالی‌پور، همان، ص ۷۶.

آزادی‌خواه مدرنیته و از لحاظ تاریخی هم‌ردیف سه جنبش بزرگ اجتماعی ایران معاصر یعنی نهضت مشروطیت، نهضت ملی و انقلاب اسلامی قرار دهد.^۱

انتخابات نهمین دوره ریاست جمهوری در سوم تیر ماه ۱۳۸۴، خط بطلانی بر توهّمات جریان‌های تقلیدگرا و تأویل‌گرا بود. همان‌طوری که انقلاب اسلامی ایران نیز خط بطلانی بر توهّمات سلطه مطلقه مدرنیته در ایران تلقی می‌شود. حضور ۳۸ میلیون نفر در دو مرحله انتخاباتی علی‌رغم تحریم‌های شبکه‌ای و فشارهای تبلیغاتی جهانی و تهدید و تطمیعات شبه روشنفکری نشان داد که مشروعیت مردمی انقلاب اسلامی و نظام جمهوری اسلامی، بیش از آن چیزی است که دشمنان این نظام تبلیغ می‌کنند. ظرفیت‌سازی مشارکت مردمی جمهوری اسلامی، سند حقانیت گفتمان انقلاب اسلامی و مشروعیت این گفتمان در ایران معاصر است.

همان‌طور که در ارتقابخش‌های انتخابات دوم خرداد، عده‌ای عنوان کردند که «مردم ما این‌قدرها رشید هستند که بفهمند چه چیزی به آنها می‌فروشد و القا می‌کنند»^۲، در سوم تیر نیز مردم به درستی نشان دادند که می‌فهمند چه چیزی به آنها فروخته یا القا می‌شود.

اگر در ارتقابخشی‌های انتخابات دوم خرداد، عده‌ای می‌گفتند که «این عامل فقط یک رویداد ساده انتخاباتی نبود بلکه یک عامل مؤثر در به فعلیت رساندن سایر عوامل جنبش دوم خرداد بود»^۳ باید بپذیریم که انتخابات سوم تیر نیز فقط یک رویداد ساده انتخاباتی نبود بلکه یک عامل مؤثری در به فعلیت رساندن آن چیزی بود که مردم ما تحت عنوان گفتمان انقلاب اسلامی در طول این سه دهه در پی آن بودند و برای موفقیت این گفتمان بهترین فرزندان این مرز و بوم را به میدان مبارزه و جهاد و شهادت فرستادند.

اگر در دوم خرداد، جامعه ایران با روشی مسالمت‌آمیز اعتراض آرام خود را با اختصاص بیست میلیون رأی آری به شعارهای مردم‌سالارانه خاتمی و رأی نه به رقیبان او به آگاهی

۱. برای مطالعه این ادعای بزرگ ر ک: همان، ص ۷۷.

۲. سعید حجاریان، همان، ص ۶۰.

۳. حمیدرضا جلابی‌پور، همان، ص ۷۸.

رساند،^۱ در انتخابات سوم تیر نیز جامعه ایران با متانتی توصیف‌ناپذیر و روشی مسالمت‌آمیز، اعتراض آرام خود را با اختصاص آرای مطلق خود به رئیس‌جمهور منتخب و رأی نه به رقیبان او به آگاهی رساند. اگر شما آن حماسه را تحت عنوان حماسه دوم خرداد علی‌رغم میل مردم و با وجود تمایل شدید مخالفان در مقابل واژه انقلاب اسلامی قرار دادید،^۲ مردم ما این حماسه را تحت عنوان حماسه حقانیت مردمی نظام جمهوری اسلامی روزه‌ای می‌سازند برای بازگشت همه مخالفان به گفتمان جمهوری اسلامی. انتخابات با همه فراز و نشیب‌هایش و یک انتخاب و یک سیر عقلی و طبیعی برای انتقال قدرت از دوره‌ای به دوره دیگر است. انتخابات یک سیر قانونی در درون نظام جمهوری اسلامی است. ارتقابخش‌های کاذب این مسیر عقلی و قانونی و هم‌ردیف قرار دادند حرکت‌های جمعی کمتر سازماندهی شده با یک انقلاب بزرگ اجتماعی، مبتنی بر هیچ منطق عقلی و شرعی نیست. تجربه تاریخی نهضت مشروطیت ایران و نهضت ملی نفت به ما می‌آموزد که دل بستن به ارتقابخش‌های کاذبی و دروغین تا به امروز جز اتلاف نیروی انسانی، منابع ملی و فرصت‌های اجتماعی، هیچ سودی برای جامعه نداشته است. آیا روشنفکران این مرز و بوم نمی‌خواهند استحاله دو جنبش بزرگ اجتماعی ایران را در دو کودتای سیاه، عبرت تاریخی خود قرار دهند؟

۱. همان.

۲. همان.